

خانه ام ابری ست...

4. هولیگانیسم سیاسی اقتصادی به سبک دار و دسته ی انگلیسی ها

محمد قراگوزلو
qhq.mm22@gmail.com

درآمد

الف. «هگل در جایی می‌نویسد که تمام حوادث و شخصیت‌های بزرگ تاریخ جهانی به اصطلاح دو بار ظهور می‌کنند، ولی او فراموش کرد بیفزاید که بار اول به صورت تراژدی و بار دوم به صورت کمدی مسخره.»

(مارکس. ابتدای فصل اول "هجدهم برومر لویی بناپارت" 27: 1386)

چنین حکم یا چارچوبی با اندکی تسامح در مورد یازده سپتامبر صادق و حاکم است. یازده سپتامبر 1973 در شیلی و 2001 در آمریکا. حادثه‌ی اول از هر منظری که نگریسته شود بی‌هیچ تردیدی یک تراژدی بزرگ و عمیق ضد انسانی بود که برای همیشه در کارنامه‌ی خونین و سیاه امپریالیسم ثبت شده است. در متن این قضاوت حتی همه‌ی نهادهای بورژوازی حقوق بشری که حکم بازداشت اگوستینو پینوشه را به جرم قتل‌عام و جنایت علیه بشریت صادر کردند، با ما همراه و هذباز هستند. برای وصف ماهیت کمیک - تراژیک یازده سپتامبر دوم (2001 منهن - نیویورک) به قید "اندکی تسامح" متعهد شدم تا گفته باشم بی‌شک قتل هزاران انسان بی‌خبر از ماجرا جنبه‌ی تراژیک واقعه را ساخته است و در عین حال ماهیت ایده‌ئولوژیک و ظرفیت عملیاتی تروریست‌ها ضلع کمیک حادثه را پرداخته است. هیمنه‌های آتشی به غایت ارتجاعی که از سوی امپریالیسم آمریکا و متحدان منطقه‌ی یی اش برای پیروزی در یکی از جبهه‌های جنگ سرد علیه ارتش شوروی گذاخته شده بود؛ در فرایند تضاد منافع تن و جان سازنده را سوزاند.

با وجودی که گستره‌ی تراژدی اول به مراتب گسترده‌تر از تراژدی - کمدی دوم بود، اما از قرار نه فقط کسی - جز چپ‌ها - به فکر یادمان گل‌های پرپر آن فاجعه نیست، بلکه اساساً سازنده‌گان و نویسندگان سناریوی کودتای 11 سپتامبر شیلی بی‌آن که به روی مبارک بیاورند تمام بوق و کرنای تبلیغاتی خود را بر محور منهن متمرکز می‌کنند. انگار نه انگار که هزاران انسان سوسیالیست و ترقی‌خواه شیلیایی با حمایت مستقیم نظریه پردازان و ژنرال‌های ایشان قتل‌عام شدند.. گویا با معیارهای حقوق بشر بورژوازی خون قربانیان برج‌های دوگانه از خون سالوادور آلنده و ویکتور خارا رنگین‌تر است...

ب. دهه‌ی هفتاد آغاز سیکل تازه‌یی از یک بحران جدید در قلب دولت‌های متروپل سرمایه‌داری بود. بن‌بست اقتصادهای کنترل شده‌ی دولتی یک بار دیگر عنان مدافعان سینه چاک آدام اسمیت را گشود تا این بار ضمن به کارگیری تئوری‌های مکتب وین (میسز - هایک) چاله چوله‌های بازار را با نظریه‌پردازی‌های شیکاگو (میلتون فریدمن) و اجماع واشنگتنی ترمیم کنند. این بار آزمایش و عملیاتی سازی یک نظریه‌ی اقتصادی از مسیر علوم تجربی به بار آوری رسید و تن و جان مردم شیلی مانند موش آزمایشگاهی یورش میکروبهایی را به خود دید که از ذهن مسموم فریدمن و چکمه و پاپیون دونالد رامسفلد، پل ولفوویتز و هم دست جنایتکارشان آگوستینو پینوشه می‌چکید. موفقیت کودتای 11 سپتامبر شیلی، اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری را وارد ریل‌های جدیدی کرد که از ایستگاه‌های مختلف آن امثال مارگارت تاچر، رونالد ریگان، دنگ شیائو پینگ، بوریس یلتسین و ده‌ها دیکتاتور بزرگ و کوچک دیگر با پرچم‌های نئولیبرالیسم و شعارهای خصوصی‌سازی، مقررات زدایی، بورس‌بازی، کار ارزان و البته "شورا پورا مالیده" پیاده شدند!!

انگلستان، سرزمین انقلاب صنعتی، نخستین جزیره‌ی پرولتاریای صنعتی، جایی که خیزش جنبش‌های کارگری‌اش مارکس و انگلس را در فرا شد امکان پیروزی انقلاب کارگری به نوعی پوزیتیویسم رسانده بود، نخستین ایستگاه اصلی وقوع زلزله‌ی نئولیبرالیسم بود.

تاچریسم و سقوط جامعه به انسان تنها

واقعیت این است که انگلستان به پشتوانه‌ی دست‌آوردهای مبارزه‌ی طبقاتی کارگران بعد از جنگ جهانی دوم از یک سو الگویی از یک دولت موفق رفاه را به نمایش می‌گذاشت و از سوی دیگر به اعتبار ایفای نقش‌های چند گانه‌ی صنعتی و مالیه و سیاسی در سیتی لندن از موضع یک دولت امپریالیستی؛ حافظ سُرُسره‌های حرمسرای سرمایه‌ی جهانی بود. در واقع همین پرده داری امپریالیستی بود که در اعماق زمین دولت رفاه، بذره‌های انباشت سرمایه را کاشت و سیاست‌های مالی ایجاد تلاطم در نرخ بهره - که فقط برای حفظ منافع سیتی لندن اتخاذ شد - تولید داخلی را به چالش کشید و به افزایش تورم، کاهش بودجه، صعود هزینه‌های دولت رفاه، بی‌کاری و اعتصابات وسیع کارگری انجامید. در چنان شرایطی دولت حزب کارگر برای اخذ اعتبار مالی از صندوق بین المللی پول با دو گزینه مواجه شد:

✓رها کردن لیره‌ی استرلینگ نیرومند در جهان سرمایه‌داری مالی و عقب نشینی از منافع امپریالیستی.

✓ کاهش بودجه، اتخاذ سیاست‌های ریاضتی صندوق و تحمیل فقر به فرودستان.

در آن برهه‌ی تاریخی دولت حزب کارگر به گزینه‌ی دوم تمکین کرد و عملاً در مقابل حامیان انتخاباتی خود سنگر گرفت. این موضع ضد کارگری حزب کارگر، در کنار فقدان هر گونه آلترناتیو متشکل، مسیر پیروزی محافظه‌کاران جدید را هموار کرد. خرده بورژوازی انگلستان مانند تمام هم طبقه‌یی‌های سرگردان خود در هر کجای جهان به محض مشاهده‌ی سُمبه‌ی پرزور

بورژوازی تازه نفس (نئوکنسرواتیستها) دست به دامن نمایندگی طبقه‌ی برتر (مارگارت تاچر) شد و با کله به دهان گرگ رفت. در هر مبارزه‌ی طبقاتی وقتی که توازن قوا به سود بورژوازی به هم می‌خورد، چرخش خرده بورژوازی به نفع بورژوازی طبقه‌ی کارگر را در موقعیتی به مراتب ضعیفتر از گذشته می‌کشاند. در پایان دهه‌ی هفتاد؛ پس از سقوط حزب کارگر و پیروزی خشن‌ترین و هارترین جناح بورژوازی (نئولیبرال‌ها) پرولتاریای انگلستان به موضعی کاملاً تدافعی رانده شد. و بدا به حال و روز جامعه‌ی که طبقه‌ی کارگرش زیر ضرب تهاجم بورژوازی سنگرهای دفاعی‌اش را یکی پس از دیگری از دست بدهد و شهروندان به انسان‌های اتمیزه تبدیل شوند. وقتی تاچر می‌گفت که **"چیزی به نام جامعه وجود ندارد، بل که فقط مردان و زنان منفرد وجود دارند"** در واقع می‌خواست مهم‌ترین بخش سیاست خود را در زمین انهدام تشکلهای کارگری و تغییر زیرساخت‌های تولید زمینه‌سازی کند. به همین سبب نیز پشتیبانی از صنایع داخلی و بومی جای خود را به ورود سرمایه‌های خارجی داد. باز شدن عرصه‌ی رقابت در مدتی کوتاه بخش‌های وسیعی از صنایع فولاد شفیلد، کشتی‌سازی گلاسکو و خودروسازی بومی را به ورشکستگی کشید. شرکتهای خودرو ساز ژاپنی که برای تسخیر بازارهای اروپا به انگلستان یورش برده بودند، فقط **کارگران غیر اتحادیه‌ی** را جذب می‌کردند. طی ده سال دستمزدها به پایین‌ترین حد ممکن کاهش یافت و اتحادیه‌های کارگری یکی پس از دیگری متلاشی شدند. در شهرها **مالیات سرانه جای مالیات بر مستغلات** را گرفت و صاحبان خانه‌های بزرگ و اشرافی و کم جمعیت به مراتب کمتر از خانه‌های کوچک فقیرنشین و پر جمعیت مالیات پرداختند و به تدریج شوراهای شهری و شهرداری‌ها با کاهش بودجه مواجه شدند و توان‌شان تحلیل رفت. **خصوصی‌سازی** تحقیقاً تمام مراکز و ساختارهای اقتصادی را اشغال کرد. صنایع هوا - فضا، فولاد، برق، گاز، نفت، زغال، آب، خطوط هوایی، اتوبوس-رانی به تصرف سرمایه‌داران و شرکتهای غیر دولتی درآمد. سودهای ناشی از این واگذاری‌ها به جیب دولت نئولیبرال رفت و **دوران تباهی و حاکمیت تبه‌کاران** نهادینه شد....

در افزوده:

این خصوصی‌سازی‌های نئولیبرالی، "کوچک زیباست" های تافلری، دولت غیر پشتیبان در امور اقتصادی و مداخله گر در امور سیاسی، نظامی و فرهنگی به سبک دولت "زیبای بانو تاچر" همان **مدینه‌ی فاضله‌ی نئولیبرال‌های وطنی** ما نیز هست. بی‌هوده نیست که موسا غنی‌نژاد، "ننگ" ملی (دولتی) شدن نفت را به پیشانی دولت محمد مصدق می‌چسباند و جمشید پژویان به عصای دست احمدی-نژاد برای پیش‌برد "هدفمند" حذف یارانه‌ها تبدیل می‌شود و امثال مسعود نیلی و عباس عبیدی صبح تا شب برای پیوند زدن دیکتاتوری و رانت نفتی از آب دهان خود مایه می‌گزارند و کل حضرات در منقبت بازار مقدس آزاد و رقابت سرمایه شیهه می‌کشند!

از سوی دیگر محمود احمدی‌نژاد در ابتدای دور چهارم سفرهای استانی خود طی سخنانی در شهر اردبیل (90/6/23) از اجرای همه جانبه‌ی اصل 44 قانون اساسی و خصوصی سازی بیش از 85 هزار

میلیارد تومان در بورس و مزایده‌ها به صورت واگذاری سخن گفت. احمدی‌نژاد تاکید کرد: "به یاری خدا گام اول هدف مهندسازی یارانه‌ها به گونه‌ی انجام شد که موجب افتخار و عزت ملت ایران است و **مراکز و بنگاه‌های اقتصادی جهانی** همه به زبان آمده و به بزرگی ملت ایران اذعان کرده‌اند." منظور احمدی‌نژاد از این مراکز و بنگاه‌های اقتصادی جهانی همان **صندوق بین‌المللی پول** است که اخیراً گزارش‌گرانش را به تهران فرستاده و ضمن تایید سیاست‌های نئولیبرالی **تعدیل ساختاری** از اجرای این برنامه‌ها توسط دولت ابراز خرسندی کرده‌اند و جالب این که در یک چرخش آماری رشد اقتصادی ایران را بدون هیچ توضیحی از آمار قبلی خود (صفر) به 3 درصد افزایش داده‌اند! بده بستان است است دیگر! شما دستورات نهادهای جهانی سرمایه را اجرا می‌کنید و آنان در برابر این خدمت‌گزاری برای شما آمار سازی می‌کنند...

"چپ"ها و لیبرهای نئولیبرال

وقتی که فرخ نگهدار در جریان یک مصاحبه‌ی تلویزیونی - احتمالاً با صدای آمریکا - از برنامه‌ی نئولیبرالی "تعدیل ساختارهای" و حذف یارانه‌ی احمدی‌نژاد به صراحت دفاع کرد، خیلی از دوستان او از موضع شگفت زده‌گی بیانی‌های تبری جویانه صادر کردند. پنداری اتفاق غیر منتظره‌یی رخ نموده است! تبارشناخت اپیدمی "چپ" لیبرال شده - که دست کم به فروپاشی "اردوگاه سوسیالیسم واقعاً موجود = کمونیسم بورژوایی" باز می‌گردد - از مجال این مجمل بیرون است. جماعت بی‌شماری از مدافعان سینه چاک سیاست‌های نئولیبرالی در جوانی عضو احزاب چپ و کمونیست بوده‌اند. مثلاً جک استراو. و اینک جماعتی دیگر تحت عنوان "سوسیالیست" به اجرای سیاست‌های ریاضتی صندوق بین‌المللی کمر بسته‌اند. مانند همین پاپاندرئوی یونان! باری نهادینه شدن سیاست‌های تاچریستی ریگانیستی تا آن جا قوت گرفته بود که احزاب لیبر و دموکرات نیز با وجود مشی متفاوت شان نتوانستند درمقابل این روند مقاومت کنند. به بیان دیگر تغییر زیرساخت‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی توسط تاچر و ریگان در انگلستان و آمریکا چندان عمیق بود که سیاستمداران بعدی - مانند تونی بلر و بیل کلینتون - جز پیمودن مسیر نئولیبرال سازی کار دیگری از دست شان ساخته نبوده است. چرا که به قول دیوید هاروی آنان (تاچر - ریگان) با تجربه‌یی که از شیلی و نیویورک داشتند خود را در راس جنبشی طبقاتی قرار دادند که مصمم به احیای قدرتش بود. (هاروی 92: 1386 / نیز: قراگوزلو: 31: 1388)

علاوه بر این‌ها در دوره‌ی لیبرال‌های لیبرتر طبقه‌ی کارگر و به طور کلی فرودستان اقتصادی در کنار بخش‌های گسترده‌ی بی‌خرده بورژوازی به شیوه‌های دیگر نیز استثمار شدند. **لیبرالیسم لیبرتر** - که تحت عنوان "حزب کارگر" در انگلستان به قدرت رسید - به صور مختلف به ویژه جریان سازی تبلیغات تجاری و رسانه‌یی، اعطای بخشی از سود و ارزش اضافه به عرصه‌ی قدرت خرید توده‌ها، تولید انبوه و مصرف‌فله‌یی و... کوشید تا خود را بدیلی برای سوسیالیسم جا بزند. نظریه‌پردازان لیبرالیسم لیبرتر موفق شدند با ایجاد اغتشاش نظری و عملی

در صفوف کارگران و ترویج **بازار اشتیاق** دست خود را از سوسیالیسم به اصطلاح کلاسیک (سوسیالیسم علمی مارکس - انگلس) بالا بگیرند و با مدرن نمایی و در افزوده‌های بی‌ربط مارکسیست‌ها را به عنوان **"چپ‌های سنتی"** معرفی کنند. لیبرالیسم لیبرتر از فجایع اقتصادی سیاسی دوران تاچریسم بهره برد و فروپاشی اردوگاه "سوسیالیسم واقعاً [نا] موجود" را به شاخه زیرچشم **چپ کارگری** تبدیل کرد تا از طریق شیوه‌های جدید در متن حاکمیت دونبشه‌ی بازار سرمایه‌داری به اصطلاح کنترل شده؛ روند انباشت سرمایه را رنگ و لعاب "سوسیالیسم خزنده" بزند. در این فرایند لیبرالیسم لیبرتر هم از **سود مستقیم استثمار نیروی کار** (ارزش اضافه) به انباشت سرمایه و تجمیع ثروت پرداخت و هم از **فروش فراوان کالا** در حالت رونق! به یک مفهوم لیبرالیسم لیبرتر در مبارزه‌ی طبقاتی علیه‌ی طبقه‌ی کارگر و توده‌های مزد بگیر **دوگانه‌گی تولید و مصرف** را به استخدام هدف واحدی در آورد و به **سود دوگانه‌یی** رسید که مصداق شاخص تروریسم اقتصادی سرمایه‌داری **"کارگر پناه"** است!

میشل کلووسکار - از منتقدان جدی لیبرالیسم لیبرتر - در کتاب **"سرمایه‌داری اغوا"** (1982) به وضوح نقش لیبرالیسم لیبرتر را در رونق **"بازار میل و اشتیاق"** با تاکید بر گسترش نارسیم و اندیویدئوآلیسم نشان می‌دهد و خصلت‌های کلی آن را در 5 فصل به نمایش می‌نهد:

1. تولید انبوه و مصرف توده‌یی.
2. کالاهای مخفی و مسموم.
3. اعطای بخشی از سود به مثابه‌ی قدرت خرید (میل و اشتیاق).
4. پیدایش سرمایه‌داری با سودی دوگانه.
5. و البته یک بخش مربوط به تحولات سیاسی فرانسه با تصریح چهره‌های شیطنانی ژنرال دوگل، ژرژ پمپیدو؛ دانیل کوهن بندیت. در همین زمینه بنگرید به یادداشتی در "دوستان لوموند دیپلماتیک" نوشته‌ی شروین احمدی، 28 مارس 2009:

(<http://dostan.mondediplo.com/spip/pbp?article138>)

باری نتیجه و دست آورد بیش از سه دهه حاکمیت دو حزب محافظه کار (نئولیبرال، نئوکنسرواتیست تاچریست) و حزب کارگر (لیبریست، چپ بورژوازی، سوسیال دموکرات‌های استحاله شده در نئولیبرالیسم) در سیمای کره **شکاف‌های عمیق طبقاتی** در جامعه-ی انگلستان به وضوح پیداست. در واقع عصیان شش تا ده اوت 2011 فرودستان انگلیسی در لندن و تاتنهام را باید **واکنشی سازمان نیافته به ضد نابرابری‌های اقتصادی و انواع و اقسام ستم‌های سیاسی** دانست که از سوی هیات حاکمه‌ی سرمایه‌داری انگلستان علیه زحمتکشان اعمال شده است و با اعتلای مجدد تاچریست‌ها (دولت دیوید کامرون) همزمان با تعمیق بحران جهانی و اتخاذ سیاست‌های ریاضتی تشدید شده است.

زمینه‌های شورش

1. **افزایش فاصله‌ی طبقاتی.** نشریه‌ی ساندی تایمز در "گزارشی از فهرست ثروتمندترین شهروندان انگلیسی در سال 2011" از بحران مالی و اقتصادی 2008 به عنوان عامل اصلی "تشدید شکاف

طبقاتی بین فقیر و غنی در جامعه‌ی انگلیس" یاد کرد و به نقل از BBC از فهرستی سخن گفت که "نشان می‌دهد ثروت مندان انگلیسی توانسته‌اند بحران اقتصادی را پشت سر بگذارند و 18 درصد به ارزش دارایی‌های خود بیفزایند." ساندی تایمز (2011/05/10) می‌افزاید در سال 2009 با توجه با بحران اقتصادی در مجموع 155 میلیارد پوند از ثروت بورژوازی انگلیس کاسته شده بود که اکنون (هفته‌ی نخست ماه مه 2011) مجموع دارایی‌های این هزار نفر بالغ بر 305 میلیارد پوند (حدود 650 میلیارد دلار) برآورد شده است که بیش از 225 میلیارد پوند آن در اختیار 100 نفر اول فهرست است. همچنین تعداد میلیاردرهای این فهرست از 53 نفر به 73 نفر افزایش یافته است."

(<http://www.khabar.us/index.php/permalink/3497.html>)

ما بارها نوشته‌ایم که بسته‌های حمایتی دولت که مستقیماً از مالیات‌های مردم فرودست صادره و به بانکها و موسسات مالی و صنایع ورشکسته پیشکش می‌شود؛ به جیب روسای بانکها و صاحبان صنایع و سرمایه‌دارانی می‌رود که خود یگانه عامل به وجود آوردن بحران مالی و اقتصادی کنونی - و هر بحران دیگری - هستند. وقتی دولت آمریکا اولین باج هفتصد میلیارد دلاری را به بانک داران ورشکسته پرداخت ما نوشتیم با کم‌تر از 15 درصد از این مبلغ امکان جلوگیری از مصادره‌ی مسکن همه‌ی خانواده‌های بدهکار و وام‌دار (وام‌های مشهور به ساب‌پرایم) مقدور بود. سیاست تزریق پول تاکنون نتیجه‌ی عکس داده و نه فقط به افزایش نرخ رشد اقتصادی در کشورهای متروپل سرمایه‌داری منجر نشده است بل که به دور تازه‌یی از **رکود و بی‌کاری** نیز دامن زده است.

2. بی‌کاری جوانان و افزایش شهریه‌ی دانشگاه‌ها

در جدیدترین گزارش اتاق بازرگانی انگلستان از تداوم بحران اقتصادی این کشور، رشد اقتصادی در بهترین شرایط برای سال جاری یک درصد اعلام شده است. این نهاد حافظ سرمایه، دلایل کاهش رشد را در ادامه‌ی بحران مالی **در حوزه‌های پولی یورو**، اجرای **سیاست‌های ریاضتی** و بازار شکننده‌ی مسکن دانسته است. بنا بر همین گزارش نرخ بی‌کاری در میان جوانان انگلیسی از زمان رکود، دست کم چهار برابر شده است. به گزارش موسسه‌ی "پرینس تراست" و "آر پی اس" شمار جوانان جویای کار انگلیسی که حقوق بی‌کاری دریافت می‌کنند از 5 هزار و 840 نفر در سال 2008 به بیش از 25 هزار و 800 نفر در سال 2010 رسیده است. همین بی‌کاری‌ها نزدیک به 155 میلیون پوند در هفته به اقتصاد انگلستان تحمیل می‌کند که البته در قیاس با تجمیع سرمایه‌ی موجود در حساب‌های آن چند ده نفر مبلغ قابل توجهی نیست. بریدن یاربر (دبیر کل اتحادیه‌ی تجاری کنگره TUC) از بی‌کار شدن حدود یک میلیون نفر از جوانان انگلیسی در جریان رکود این کشور خبر داده است. بن رابنسون (رئیس موسسه‌ی مبارزه‌ی جوانان برای کار) یکی از دلایل اعتراضات جوانان و دانشجویان انگلیسی را ناشی از همین **افزایش بی‌کاری و بالا رفتن شهریه**-

های دانشگاه خوانده است. دولت انگلستان به جای افزایش مالیات بورژوازی این کشور دست به خالی کردن جیب دانشجویان زده و در برنامه‌های ریاضتی و کاهش بودجه‌ی خود شهریه‌های دانشگاه را تا سه برابر افزایش داده است. در حال حاضر هزینه‌ی تحصیل در رشته‌های مختلف دانشگاه‌ها به بیش از چهارده هزار دلار رسیده است. تاچریست‌ها و لیبرال‌های انگلیسی که در رقابت انتخاباتی با لیبرها از مخالفت با افزایش شهریه‌ها وعده‌های پوچ داده بودند حالا با تصویب برنامه‌ی سه برابر کردن شهریه‌ها یک بار دیگر نشان دادند که بورژوازی در حوزه‌ی اخلاق نیز از حداقل‌ها بی‌بهره است. تداوم بحران اقتصادی سبب شده است که دانشگاه‌های دولتی انگلستان روش خود را همانند موسسات آموزشی نیمه دولتی آمریکا تغییر دهند. علاوه بر این سیاست‌های خصوصی سازی آموزشی و بی‌کارسازی‌های گسترده در همین حوزه در دستور کار دولت قرار گرفته است. اتحادیه‌ی دانشگاه‌ها و دانشکده‌های انگلستان (UCC) اعلام کرده در سال 2012 بیش از 15 هزار پست علمی حذف خواهد شد. مایکل آرتور (معاون دانشگاه لیدز) و رئیس گروه راسل (بنیاد نخبه‌گان انگلستان) هشدار داده که بودجه‌ی آموزشی دانشگاه‌های دولتی انگلستان طی سال‌های آینده به ازای هر سال 6 درصد کاهش خواهد یافت. در همین سال جاری 200 عنوان شغلی در کالج سلطنتی لندن، 150 در دانشگاه وست میتسر، 700 در دانشگاه لیدز، 340 در شفلید و 300 عنوان شغلی در حال مشمول حذف مشاغل شده است. به موازات افزایش بی‌کارسازی‌ها، ورشکستگی‌های مالی بنگاه‌های متوسط و کوچک و باز هم به تبع آن گسترش بی‌کاری استمرار دارد.

به گزارش موسسه‌ی خدمات ورشکستگی انگلیس در نتیجه‌ی سیاست‌های ریاضتی دولت کامرون در سه ماهه‌ی دوم 2011 بیش از 30 هزار و 512 نفر از شهروندان این کشور دچار ورشکستگی شده‌اند. در یک مورد فقط شرکت نوکیا زیمنس 1500 نفر از کارکنان خود را به دلیل بی‌ثباتی اقتصادی اخراج کرده است. این شرکت 6900 مستخدم دارد که اخراج جمعی دیگر از آنان قطعی است.

آه! بی‌چاره سرمایه‌داری!! هیات حاکمه‌ی بورژوازی بیش از شش دهه علیه گرداب "**اردوگاه کار اجباری**" بر طبل و دُهل مزایای بازار آزاد کوبیدند و حالا خود در هراس از تبعات شکستن زنجیرهای "**اردوگاه بی‌کاری اجباری**" و البته شورش‌های ناشی از فقر و گرسنگی و بی‌سرپناهی دست و پا می‌زنند. سوسیالیسم واقعاً ناموجود شوروی اگر گولاگ داشت؛ باری دست کم کارتون خواب نداشت. طبقه‌ی **دارای** دنیای ما با استفاده از سود سهام ایده‌نولوژی لیبرالیسم و نئولیبرالیسم همه‌ی زشتی‌های زنده‌گی را با هم دارد.

3. مسکن

درباره‌ی مقررات‌زدایی بانک‌ها، وام‌های رهنی موسوم به ساب پرایم و خانه خرابی و کارتون خوابی میلیون‌ها خانوار آمریکایی پیش از این و در جریان سلسه مقالات 9 گانه‌ی "**امکان یابی مکان دفن نئولیبرالیسم**" - این جا و آن جا- سخن گفته

ایم. آن چه که بازار خرید و فروش مسکن انگلستان را نیز به رکود کشیده و هم زمان با کاهش شدید قیمت مسکن، بازپرداخت وام‌های رهنی را برای مردم زحمتکش و قشر میانی و تحتانی خرده بورژوازی دشوار و ناممکن کرده است همان رابطه‌ی رکود و بحران اقتصادی و وام‌های دراز مدت با بهره‌ی اندک است. تشدید بحران مالی - با وجود کومک‌های سخاوتمندانه‌ی دولت - اجازه نداده موسسات بزرگ وام دهند به نقطه‌ی تعادل برسند و آتش حراج و مصادره به خانه‌هایی که بازپرداخت وام‌شان به تاخیر افتاده؛ نزنند. بانک‌هایی که برای یک دوران طولانی بین 50 تا 95 درصد از ارزش ملک را با نرخ سود ناچیز 2 تا 4 درصد به خریداران می‌دادند، حالا برای جبران ورشکستگی علاوه بر باج-گیری از دولت، علاوه بر مصادره‌ی خانه‌های مردم در یک اقدام کاملاً معنادار دست به تخریب و دوباره سازی خانه‌های نوساز می‌زنند. به این می‌گویند ایجاد اشتغال! قیمت خانه از نیمه‌ی دوم سال 2010 تا مه 2011 به طور متوسط 9 درصد کاهش یافته است. کاهش سرمایه‌گذاری در کنار کاهش تقاضا از دلایل رکود بازار مسکن - به عنوان یکی از شاخص‌های مهم تغییر در اقتصاد کلان سرمایه‌داری - بوده است. بی‌کاری و افزایش بسیار کم! دستمزدها نیز در این رکود دخالت مستقیم داشته است. موسسه‌ی رهیابی مسکن انگلستان ضمن ضبط افت قیمت و کاهش معاملات بازار مسکن در فصل‌های مختلف سال 2010 و دو فصل سال جاری، عرصه‌ی این رکود را در 56 نقطه‌ی این کشور ثبت کرده است. حالا دیگر می‌توان با جرات و جسارت از درد مشترک همه‌ی کارتون خواب‌ها، زیر پل خواب‌ها و پیاده‌رو خواب‌های بمبئی و لندن و نیویورک سخن گفت و به استقبال آینده‌ی نزدیکی رفت که این خواب‌ها به خروش بیداری تعبیر شده است.

نگارنده که شب‌های سحر سوخته‌ی بسیاری را در کنار بساط کتاب-های دست دوم در خیابان و میدان به صبح رسانده، از فاصله‌ی نه چندان دور شب تا صبح - حتی شب یلدا- آگاه است!

4. بهداشت و درمان

رفیق نازنینی که برای درمان نگهدارنده و علامتی بیماری حاد کلیه‌اش، تمام شهر کوچک خود - و شهرهای اطراف را - برای چند عدد قرص "فورسماید" تولید داخل زیر و رو کرده بود و ناامید از داروخانه‌ها به این در و آن در زده بود، به مراتب به تر از سرمایه‌داران محتکر و مناسبات کثیف بازار آزاد و کتف بسته‌ی ایران می‌داند که وقتی بهداشت و درمان خصوصی سازی می‌شود، وقتی که در برابر هر قلم داروی به شدت بی‌کیفیت داخلی، مشابه لوکس و بسیار موثر و فوق‌العاده مفید هندی، آلمانی، فرانسوی و شیطان بزرگی و کلاً "استکباری" موجود است، لاجرم برای دریافت این موجودی حیاتی باید به قُطر کُلفت کیف پول خود رجوع کنی. این یعنی سر راست‌ترین نشانی برای گریز از درد. راه‌های دیگری هم البته وجود دارد. می‌توان بدون ایجاد مزاحمت برای خانم وزیر و آقای رئیس بیمارستان و راننده‌گان فرمان پذیر آمبولانس، خود داوطلبانه به گوشه‌یی از بیابان خزید و به هنگام عود بیماری همان جا کپید! نسل زنده یاد غلامحسین ساعدی منسوخ شده است. اینک هیچ پزشکی از جوی حقیر

بیمار فقیری - که قرار است به گورستان بریزد - نهال زنده‌گی را آب یاری نخواهد کرد. این منطق جامعه‌ی مونتاریستی است. باری، برنامه‌های ریاضتی صرفه‌جویی اقتصادی وقتی که خدمات ضروری اجتماعی مانند حمل و نقل و انرژی و نیرو (همان آب و برقی که قرار بوده در ایران رایگان شود) و آموزش و پرورش و بهداشت و درمان و سلامت انسان نیز رحم نکرد. در انگلستان - مانند تمام کشورهای سرمایه‌داری اصلی و فرعی - دولت منتخب صندوق بین‌المللی و بانک جهانی برای جبران کسری بودجه پس از حذف سوبسیدهای خدماتی و واقعی کردن قیمت نان سنگک و بربری و گازوئیل به سراغ بخش‌های درمانی رفت. فقط در یک مورد بیمارستان بزرگ و برجسته‌ی سنت مری - چیزی فراتر از بیمارستان هزار تخت خوابی و سینای خودمان - به تعطیلی کشیده شد. به دستور دولت دیوید کامرون مقرر گردیده مکان این بیمارستان 500 تخت خوابی - که در عین حال یک مرکز مهم آموزش پزشکی نیز هست - در جریان تغییر کاربری و ساخت و ساز سه هزار آپارتمان فروخته شود. با توجه به رکود بازار مسکن چنین روی کردی بسیار معنادار است.

دولت فروش مکان (ملک) این بیمارستان به سبب افزایش بدهی-های آن از 40 میلیون به 100 میلیون پوند در سال جاری و عدم حمایت مالی دولت بوده است. گفته می‌شود تعطیلی این بیمارستان نظام بهداشت ملی انگلستان را به استیصال بیش‌تری می‌کشانند و ذخیره‌ی مالی 20 میلیارد پوند برای چهار سال آینده را منتفی می‌کند. این هم یکی دیگر از منطبق‌های نظام سرمایه‌داری است. اگر تولید داروی سرطان سود نداشت، کارخانه را ببندید و برای تولید گنگستر در شرکت بلک واترز و هالیبرتون سرمایه‌گذاری کنید!

از قرار ادامه‌ی این روند مقاله به ذکر مصیبت خواهد انجامید. پس نقطه سرخط!

نئوتاجریسم ورشکسته

تونی بلر پایان یک دوره‌ی جدید از انباشت سرمایه در چارچوب لیبرالیسم لیبرتر بود. ورود گوردون براون به این میدان فقط تشریفاتی برای پهن کردن فرش قرمز زیر پوتین‌های نئوتاجریسم بود. هیات حاکمه بورژوازی انگلستان به این جمع بندی رسیده بود که لیبرها و لیبرال‌ها قادر به بستن قداره‌های ریاضت اقتصادی نیستند. کسری بودجه‌ی دولت هنگفت‌تر از آن بود - و هست - که با مخرج مشترک بقایای دولت نیم بند لیبری جبران پذیر باشد. دولت دیوید کامرون برای زدن استارت سیاست‌های ریاضتی، با سخاوت مندی تمام عیار - به جای **فروش پثروی 504 رییس هیات دولت** و سیاست‌های مشابه - ابتدا 2 تا 5 درصد از حقوق‌های کلان خود را به حساب صرفه‌جویی‌های "مهرورزانه و عدالت محورانه" کم کرد. با این حال چنین زد و بندهای عوام فریبانه قادر نبود - و نیست - که حتا یکی از سوراخ‌های کشتی شکسته‌ی انگلستان را ترمیم کند. تو بمیری این بحران از آن تو بمیری‌های دهه‌ی هفتاد نیست.

• تا پایان سال 2010 **کسری بودجه‌ی دولتی** به حدود 13 درصد تولید ناخالص داخلی رسید. این نسبت برای اقتصادی بحران زده‌ی یونان 12/5 درصد بوده است.

• در اواسط ژوئن 2010 **بدهی دولت انگلستان** به 65 درصد تولید ناخالص داخلی این کشور رسیده است. این نسبت در سال 2007 تقریباً 40 درصد برآورد شده است. در پایان سال 2010 این رقم به 68 درصد رسید. چنین روند معکوسی به وضوح نشان می‌دهد که تمام تبلیغاتی که از کنترل بحران و خروج از رکود و آغاز دوران رونق سخن می‌گفت یک دروغ بزرگ بوده است.

• با وجود اتخاذ سرسختانه‌ی سیاست‌های ریاضت اقتصادی بدهی عمومی انگلستان تا سال 2013 از مرز صد درصد **تولید ناخالص داخلی** این کشور خواهد گذشت.

• **افزایش مالیات‌ها** در کنار حذف خدمات دولت، خصوصی‌سازی‌ها و غیره گسل‌های رو به فزونی این اقتصاد بحران زده را ترمیم نخواهد کرد.

• حجم اقتصاد یونان تقریباً 16 درصد انگلستان است. با این اوصاف بروز یک بحران همه جانبه‌ی اقتصادی - مانند بحران یونان - در انگلستان و یا حتی اضافه شدن ایتالیا، پرتغال و اسپانیا به این جمع بدهکار و ورشکسته، به تنهایی یا در مجموع به ساده‌گی کمر اتحادیه‌ی اروپا را در هم خواهد شکست و **حوزه‌ی پولی یورو را به یک فروپاشی تمام عیار خواهد کشید** و شوک عظیمی به جهان سرمایه‌داری وارد خواهد آورد. وقتی حوض متلاطم یونان می‌تواند دریاچه‌ی یورو را در گرداب یک سونامی هولناک به بی‌ثباتی محض بکشد؛ واضح است وقوع محتمل سناریوی تکمیل نشده‌ی یونان در انگلستان می‌تواند - با توجه به بدهکاری‌های آمریکا - بنیادهای سرمایه‌ی امپریالیستی را کن فیکون کند. در چنین صورتی نه فقط عرصه‌ی مبادلات برای کار ارزان اقتصاد امپریالیستی چین در قالب از دست رفتن بازارهای مطلوب و تنگ شدن مجراهای صادرات بسته خواهد شد، بل که چک‌های بی محل اوراق قرضه‌ی بی‌چینی‌ها از سرمایه‌داری غرب به گروگان گرفته اند نیز هرگز نقد نخواهد شد. در چنین صورتی هیچ **شرخری برای نقد کردن این چک و سفته‌های برگشتی چاقو نخواهد کشید.**

• دولت دیوید کامرون سیاست ریاضت اقتصادی را با **افزایش مالیات‌ها** به اجرا گذاشت. وزیر دارایی (جرج آذربورن) میزان افزایش مالیات را از 18 درصد به 28 درصد برآورد کرده است. وضع مالیات بر درآمد بانک‌ها از ژانویه‌ی 2011 عملی شده است. آذربورن به شکلی خوش بینانه - یا ساده لوحانه - مدعی شده است که با تحقق درآمدهای ناشی از این تصمیم‌سازی کسری بودجه - عمومی کشور از 149 میلیارد پوند (179 میلیارد یورو) در انتهای سال 2011 به رقم 20 میلیارد یورو در سال 2015 کاهش خواهد یافت. آذربورن در مقام طراح سیاست‌های نئوتاجریستی دولت کامرون بودجه‌ی اضطراری سال‌های آینده را هزینه‌ی ناتوانی‌های گذشته خوانده و تمام کاسه کوزه‌ها را بر سر دولت "ول خرج و پرهزینه‌ی لیبرها" شکسته است. به زعم تاجریست‌های جدید، دولت‌های بلر و کامرون به شکلی بی‌رویه و با دست و دل بازی دستمزد پرداخت کرده‌اند. بورس بازی؛ اقتصاد کازینویی و

توزیع سرمایه رو به بالا سر بورژوازی انگلستان را بخورد. در این میان البته هیچ یک از اعضای دولت کامرون به هزینه‌های سرسام آور جنگ در افغانستان و عراق اشاره نکرده است. حتا محاکمه ی صوری تونی بلر نیز که قرار بود به جرم ورود به جنگ بی نتیجه ی عراق و همراهی با جورج بوش به صد ضربه شلاق و چند ماه حبس تعزیری محکوم شود، به خوبی و خوشی ختم به خیر شده است. آقای بلر در منصب جدید مسولیت یافته که سر فلسطینی ها کلاه بگذارد.

• پس از خشک شدن امضای تصویب سیاست های پیش گفته گاردین خبر داد تعداد کارگران بی‌کار شده در سه ماهه ی نخست 2010 به بیش از دو و نیم میلیون نفر رسیده است.

• در حال حاضر اقتصاد انگلستان 14 درصد از اقتصاد فرانسه کوچکتر شده است. و دقیقاً به همین خاطر است که در جریان جنگ لیبی دیوید کامرون در موقعیت پیشکار یا دفتردار سارکوزی ظاهر می‌شود. دولتی که هرگز در سرزمین‌های تحت اشغالش آفتاب غروب نمی‌کرد؛ حالا پس از آمریکا، ژاپن، چین، آلمان و فرانسه به ششمین قدرت اقتصادی دنیا تنزل کرده است و انتظار می‌رود طی دو سال آینده پشت هند و برزیل به پست خط ننگه داری جی بیست رضایت دهد.

هولیگانیم یا ویگانیم؟

شکی نیست که شورشیان لندن هولیگان نبودند. آنان به دلایل مختلف از جمله فقدان یک تشکل سازمان ده، فعالیت در بیرون از مراکز کار، حاشیه نشینی، فشار عصبی ناشی از فقر و تحقیر و نژاد پرستی و بی‌کاری و گرسنگی حتا به متحدان خرده بورژوازی خود نیز رحم نکردند و صغیر (مغازه‌های متوسط و کوچک) و کبیر (بانک‌ها) را شکستند و سوختند. اما سوال اصلی این است که مگر آنان راه دیگری هم داشتند؟ هولیگانیم که در متن فوتبال جزیره جریان دارد و نماد متعین آن پل گاسکوئین بوده است، لومپن‌های ضد اجتماعی هستند. بافت و ساخت طبقاتی مخدوش هولیگان ها، حتا اگر ذره‌یی آنان را به ساخت طبقاتی کارگران و زحمتکشان نزدیک کند، با این حال روی-کردشان - در تعمیم پدیده ی فوتبال - به تمامی تبه کارانه و غیر متمدنانه است. به یک مفهوم اعضای فرودست حزب چای (تی پارتی) آمریکا نوعی هولیگانیم آمریکایی را تداعی می‌کند. اما انسان‌های شورشی که نیمه ی اول اوت سال جاری محلات لندن و تاتنهام ولیدز را با آتش خشم مقدس خود فروزان و سوزان کردند، در یک قیاس به ویگان ها مانسته‌اند.

شورشیان شهر لندن مانند معدن‌کاران به جان آمده ی شهر ویگان، در اعتراضی مشروع نسبت به بی‌حقوقی مطلقه که بورژوازی انگلستان بر آنان تحمیل کرده است دست به غارت و تخریب زدند. نگفته پیدا است که این شیوه ی آنارشیستی مبارزه ی اجتماعی در نهایت راه به جایی نخواهد برد. اما مگر سرمایه-داری غارت گر انگلستان طی چهل سال گذشته و دستکم از عروج تاچریسم (1979) راه دیگری جز غارت برای شورشیان باقی گذاشته است؟ همچنین واضح است که مبارزه ی سیاسی غیر متشکل و غیر متحزب، آن هم در مقابل طبقه ی بورژوازی تا بن دندان مسلح

انگلستان به ده کوره‌یی ختم نخواهد شد. اما مگر در چهار دهه‌ی گذشته تشکلی هم برای فرودستان انگلیسی باقی گذشته‌اند؟ واقعیت این است که بخش عمده‌ی بی‌اتحادیه‌ها و سندیگاه‌ها و سایر تشکلهای کارگری در کشورهای سرمایه‌داری پیش‌رفته به زاینده‌ی بورژوازی حاکم تبدیل شده‌اند و مانند اهرم‌های بازدارنده‌ی دولت عمل می‌کنند. نافرجام ماندن اکسیون‌های اتحادیه‌یی فرانسه (6+2) علیه افزایش سن بازنشستگی و انفعال و سازش‌کاری تشکلهای رفرمیست و سندیکالیست و احزاب به اصطلاح "سوسیالیست" در برخورد با سیاست‌های ریاضتی در یونان و ایتالیا و پرتغال و اسپانیا و فرانسه جمله‌گی مویید این نکته است که از راه پیمایی‌های میلیونی سپتامبر 2010 پاریس تا خشم و خروش جوانان و کودکان اعماق لندن اگرچه مسیرهای جدیدی برای تعرض به هیات حاکمه‌ی بورژوازی در هر کجا باز شده است اما این نیز واقعیت دارد که کارگران بدون وجود یک تشکل چپ رادیکال دیگر نمی‌توانند از دست آوردهای گذشته‌ی خود نیز حراست و حفاظت کنند و بورژوازی گام به گام در حال پیش‌روی است. برخلاف کسانی که وجود فقر مطلق و به تبع آن بروز نارضایتی‌های عمیق را موجب تشدید مبارزه‌ی طبقاتی و برآمد شرایط انقلابی می‌دانند -شرایطی که به قول لنین در "چپ روی"، طبقات حاکم و محکوم نتوانند مانند گذشته حاکمیت و زنده‌گی کنند- اما واقعیت این است که این وضع (فقر مطلق، اختناق پلیسی و...) همان قدر که می‌تواند (بالقوه) کارگران را برای تامین نیازمندی‌های معیشت و آزادی سیاسی به عرصه‌ی مبارزه بکشاند همان قدر هم کارگران هراسیده از خطر بی‌کاری و دستگیری را به رقابت با هم طبقه‌یی‌هایشان می‌راند و دست به دامن احتیاط می‌کند. یک برآمد چنین شرایطی (فقر و اختناق) همان شورش‌های شهر ویگان دی روز و لندن امروز است. مارکس در این باره نوشت:

«من از خشونت کور معدن‌کاران ویگان - که بهای آن را با خون هفت تن از همکاران خود پرداخته‌اند - به هیچ وجه دفاع نمی‌کنم، اما در عین حال من متوجه هستم که به خصوص برای عناصر تحتانی طبقه‌ی کارگر - که بدون شک معدن‌کاران جزو آنان هستند - یک مشکل جدی برای پیش‌بردن شیوه‌ی "مسالمت‌آمیز، منظم و آرام" وجود دارد. زیرا آنان به خاطر فقر مطلق و به خاطر اهانت کارفرمایان شان به ارتکاب اعمال دیوانه‌وار دست زده‌اند.»

بیش از چند دهه است که لیبرال‌ها و اخیراً اصلاح‌طلبان وطنی - و اعضای جنبش‌های مسالمت‌آمیز و ضد خشونت ساتیاگراستی از مایکل لدین گرفته تا رامین جهانگللو - "گفتمان‌های" ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری را خشونت‌آمیز می‌دانند. و برای آرامش بورژوازی در دستگاه مهور لایبی می‌خوانند. به زعم آنان یک و نیم میلیارد جمعیت گرسنه‌ی جهان و البته فجایی که در کشورهای هم‌چون سومالی می‌گذرد - به عنوان دست‌آورد سرمایه‌داری جهانی - خشونت نیست. اما شکستن شیشه‌ی چند بانک و کازینو خشونت است. به نظر اینان بالا کشیدن سه میلیارد دلار از یک بانک - در یک قلم - و استثمار نیروی کار کودکان و دختر بچه‌های 6 ساله (امثال یگانه‌ها) نه فقط خشونت

نیست، بلکه بخشی از تب و لرزهای گذران نظام سرمایه‌ی مالی است که توسط دستان نامریی بازار آزاد کنترل خواهد شد....
بله از نظر همه‌ی مدافعان ریز و درشت وضع موجود و همه‌ی شیفته‌گان مبارزه‌ی مدنی با کراوات و اعتراض ادوکلن زده‌ی مسالمت‌آمیز هیچ یک از موارد ذیل خشونت نیست:

- دو میلیارد انسان بی‌بهره از آب آشامیدنی سالم، بهداشت و درمان حداقلی.

- یک میلیارد انسان بی‌کار.

- سه میلیارد گرسنه و در جست‌وجوی یک لقمه نان.

- چهار میلیارد انسان زیر خط فقر.

- میلیون‌ها روسپی و معتاد و کودک کار و کارتون خواب....

به این سیاهه می‌توان باز هم افزود اما می‌گذاریم و می‌گذریم و به ذکر این نکته می‌پردازیم که همه‌ی این توحشی که سرمایه‌داری به انسان معاصر تحمیل کرده در جهانی صورت بسته است که سالانه 71 تریلیون دلار تولید ناخالص دارد و از این میزان - در صورت توزیع عادلانه‌ی ثروت - به هر یک انسانی که در همسایه‌گی ما زنده گی می‌کند مبلغی بالغ بر دوازده هزار دلار می‌رسد. به یاد داشته باشیم که سهم هر کارگر ایرانی از این مبلغ در یک خانوار چهار نفره به 50 هزار دلار خواهد رسید. اما اکنون و در به‌ترین شرایط و در صورت به‌تعویق نیفتادن پنج ماه و ده ماه دستمزدها این مبلغ حداکثر چهار هزار دلار است. می‌توان حدس زد که آن چهل و شش هزار دلار باقی مانده (ارزش اضافه؟) کجا انباشت می‌شود؟ کجا؟ در کیسه‌ی همان احزاب و دولتها و افرادی که شورشیان و معترضان لندن و آتن و قاهره و مادرید و رم و تونس و دمشق و تل‌آویو را "تبه‌کار" خواندند و به روی شان آتش گشودند.

وحشی کیست؟

در جریان شورش هادیوید کامرون مانند کشیش‌ها موعظه‌های اخلاقی می‌خواند و جوانان ناراضی و عصیان‌گر را جماعتی بریده از مدنیت و جدا مانده از ارزش خانواده‌گی و ماجراجو و تبه‌کار می‌نامید! روزنامه‌ی دیلی میل انسان‌های معترض به ستم طبقاتی، بی‌کاری، تبعیضات نژادی و سایر محرومیت‌های اجتماعی را "جوانانی دیوانه از همه‌نوع" و "نوجوان، پوچ‌گرا و وحشی" دانست!

به قول دیوید هاروی "کلمه‌ی **وحشی** اما من را به تامل واداشت. مرا به یاد کموناردهای پاریس 1871 انداخت که همچون حیوانات وحشی و مردارخوارانی تصویر شدند که به نام تقدیس مالکیت خصوصی، اخلاقیات، مذهب و خانواده سزاوار اعدام فوری بودند و اغلب هم اعدام شدند. اما زمانی بعد این لغت به مصداق دیگری رنگ باخت. تونی بلر در حالی به مدیای وحشی حمله برد که دست حضرتش برای سال‌های طولانی در جیب چپ رابرت مرداک بود. چنان که چندان نیپایید تا دیوید کامرون دست در جیب راست مرداک فرو برد!"

<http://www.socialistproject.ca/bullet/535.php>

با این حال همه حتی اعضای دولت کامرون نیز می‌دانند که توحش چگونه از سمت و سوی بانکداران و بورس بازان و اعضای اصلی و فرعی سندیکای جنایتکاران سرمایه‌ی جهانی دنیا را به ناامنی کشیده است. بی‌هوده نیست که یکی از اعضای ارشد این سندیکا یعنی جورج آزبورن (وزیر خزانه‌داری دولت حاکم) در واکنش به موج شورش‌ها با صراحت به دیلی تلگراف گفت که "بخش‌هایی از جامعه فراموش و طرد شده‌اند و ناآرامی‌ها ریشه‌های اجتماعی دارد." آزبورن در مصاحبه با BBC بار دیگر به عوامل ریشه‌یی اجتماعی در ورای شورش‌های بریتانیا اذعان کرد. از سوی دیگر وینس کیبل (وزیر بازرگانی)، ضمن هشدار شدید به بانک‌ها در خصوص از سرگیری پرداخت وام‌ها، در گفت‌وگو با ساندی تایمز از بحران و رکود اقتصادی به عنوان دلایل شورش‌های اخیر بریتانیا سخن گفت.

در این که توحش وجود دارد، در این که تبه کاران در این میدان فعال هستند شکی نیست. اما در این مولفه هم شکی نیست که "ما در جامعه‌یی زنده‌گی می‌کنیم که سرمایه‌داری به خودی خود به افراط وحشی شده است سیاست مداران وحشی در هزینه‌های-شان تقلب می‌کنند. بانکداران وحشی تا دینار آخر جیب ملت را می‌چاپند. مدیران عامل گرداننده‌گان صندوق‌های سرمایه‌گذاری تامینی و نوابغ معاملات سهام خصوصی ثروت دنیا را غارت می‌کنند. بانکداران وحشی جیب مردم را می‌زنند. کلاه برداران و متخصصان کلاه برداری در یک چشم به هم زدن آماده‌اند که تقلب را تا بالاترین رده‌های دنیای کمپانی‌ها و سیاست بکشانند!.... اما شورشیان بی‌فکر قادر به دیدن و مطالعه‌ی آن نیستند." (Ibid)

پیشتر گفتیم این "شورشیان بی‌فکر" درست مانند همان عصیان-گران و کارگران معادن شهر ویگان عمل کردند. آنان را نباید مذمت کرد که چرا بدون فکر عمل و تخریب می‌کنند. خساراتی که سرمایه‌داری وحشی طی همین چهاردهه حاکمیت نئولیبرالیسم به عرصه‌های مختلف زنده‌گی جهان معاصر زده است با کل خسارات همه‌ی شورش‌ها و زیان‌های ناشی از قهر طبیعت هم قابل قیاس نیست....

بعد از تحریر:

یکم. در نتیجه‌ی ریاضت اقتصادی هزینه‌های سالانه‌ی کاخ سلطنتی باکینگهام (محل کارتون خوابی ملکه) نوزده درصد کاهش یافت و به چهل میلیون یورو رسید که البته در قیاس با ارقام کلان اختلاس در بانک‌های وابسته به دولت "پاک دست" ایران سخت فقیرانه است؟!

دوم. مراسم ازدواج شاهزاده ویلیام - کاترین میدلتون (29 آوریل سال جاری) فقط مبلغی ناچیز در حد یازده میلیون دلار هزینه داشت!! در ایران سال گذشته، نویسنده‌ی "بعد از تحریر" مقالاتش چنین می‌نوشت:

"ما برای جمع کردن این بساط مبارز می‌کنیم!" سوم. بر و بچه‌های محلات فقیرنشین بریکستون، وودگرین، باندرز اند، انفلید تاون لندن، توکستت لیور پول تا کاوه‌های اعماق

خانی آباد و شوش و تیردوقلو و دروازه غار وقتی می‌خواستند - به تعبیر آلن وودز - به بورژوازی "اخطار" بدهند، به یاد آوردند که چون در انتخابات به دیوید کامرون و سایر نئولیبرال‌ها رای نداده‌اند در نتیجه می‌باید به جای شعار "رای من کو؟" مطالباتشان را بر محور "نان و آزادی من کو؟" متمرکز سازند.

چهارم. سه دار و دسته ی آمریکایی ؛ فرانسوی و انگلیسی - که در مقالات دو تا چهار "خانه ام ابری ست" وصف حال و مال شان رفت - اینک در اتاق جنگ کدخدای دهکده ی جهانی جلوس فرموده اند و سودایی را در سر سویدای سرمایه می پروراندند که بخش عمده یی از آن بعد از فروپاشی شوروی سیاست گزاری شده است. این دار و دسته ها در همه جای جهان سربازگیری کرده اند. در لیبی مصطفی عبدالجلیل به درجه ی گروه بان دومی این دهکده نایل شده و سردوشی اش را از سارکوزی گرفته است. در سرزمینی که مایک مولن ژنرال اول آن است؛ یک ایرانی مستقر در کتابخانه ی مرکزی پرزیدنت بوش سرگرم پژوهش و مطالعه برای اخذ درجه ی دکترای گروه بان دومی این دهکده است. بساط این سورچرانی در همه جا پهن است. لندن آقا زاده ها یی که قرار است به زودی دکترا بگیرند و سر کارگران را به سود کارگزاران و به نام سازنده گی ببرند... باری اعضای شورای هماهنگی راه سبز امید نیز در گوشه یی از این پادگان ته مانده های استفراغ فوکویا ما را با زمزمه ی پایان عصر امپریالیسم مزمزه می کنند و در ایران کوچولوها و ریزه میزه ها در ذم چپ و مدح امپریالیسم برای گفتمان معارض امپریالیسم در مدرسه ی فمینیستی قصیده می نویسند! و برای بریدن کیک امپریالیسم منسوخ امضای همسر زنده یاد جزنی را نیز به اضافه ی یک میلیون می کنند. هم زمان با این معرکه گیری یک چپ منشویک وطنی برای سقوط سخنگوی شورای هماهنگی سبز امید به دام امپریالیسم نوحه می خواند. در دور دست آدمک شیرین عقلی از قبیله ی شوخ شیخ الشیوخ مشایخ خوش نشین مریخی از این که نگارنده را به جرم نقد امپریالیسم به غل و زنجیر نکشیده اند تاسف می ورزد و به دوستاقبانان چراغ سبز نشان می دهد.....

و این ماجرا ادامه دارد!

منابع:

مارکس. کارل (1386) *هدم برومر لویی بناپارت*، ترجمان محمد پور هرمزان، آبادان: پرسش
هاروی. دیوید (1386) *تاریخچه ی مختصر نئولیبرالیسم*، ترجمان: محمود عبدالله زاده، تهران: اختران
قراگوزلو. محمد (1387) *بحران، نقد اقتصادی سیاسی سرمایه - داری نئولیبرال*، تهران: نگاه